

هو العليم

دوران امر بین نسخ و تخصیص

دیدگاه مرحوم نائینی

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عام و خاص -

جلسه نود و هشتم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

براساس مسائلی که در جلسه گذشته عرض شد ملاک ما در تعارض یا به عبارت دیگر در ترجیح اخبار و تقیید و تخصیص آیات به واسطه اخبار، وثاقت خبر است؛ سواءً اینکه خبر واحد باشد یا خبر متواتر باشد. بناءً علی هذا حجّیت خبر متواتر در قبال خبر واحد همان طوری که در السنه و افواه معروف و مشهور است ثابت می شود، این بحث تمام شد.

مسئله ای که به دنبال این بحث پیش می آید مسئله نسخ و تخصیص و دوران امر بین نسخ و تخصیص است.

تلمیذ: نظر علامه طباطبائی را در این زمینه نتوانستیم پیدا کنیم.

استاد: در نسخ چطور؟!

تلمیذ: ...

استاد: بحث تخصیص نه، در نسخ و تخصیص

ایشان بحثی دارند در اینکه در مورد آیات آنچه که

مربوط به اعتقادیات و اینها است، خبر واحد در آنجا نمی‌تواند مخصّص واقع شود. صرف‌نظر از اینکه ایشان این مطلب را در آنجا آورده‌اند خود من این مسئله را شفاهتاً از مرحوم علامه - رضوان الله تعالیٰ علیه - شنیدم و خیلی هم مفصّل راجع به این قضیه صحبت می‌کردند و تأکید می‌کردند. همان‌طور که عرض کردیم مطلب کلی ایشان درست است؛ اما در جزئی، بین تواتر و خبر واحد فرق انداخته‌اند که فقط در آنجا مورد بحث است.

بحث دربارهٔ نسخ و تخصیص و دوران امر بین نسخ و تخصیص است. در وهلهٔ اوّل بدانیم نسخ به چه گفته می‌شود و تخصیص در کجا است و اگر در جایی امر دایر بین نسخ و تخصیص بود تقدّم با کدام است.

صور اربعهٔ دلیلین متنافیین

بحث در مورد ناسخ، منسوخ، تخصیص، مخصّص و عام را می‌توانیم به چهار قسم تقسیم کنیم:

مورد اوّل: این است که دو خبری که منافی

هستند در یک زمان آمده‌اند یا به عبارت دیگر دو دلیل در زمان واحد آمده‌اند و زمان نزول و صدور آنها مقترن است. فرض کنید دو آیه با همدیگر منافات دارند که البته تنافی ظاهری است نه تنافی بالکلیه و این تنافی باهم اقتراً بوده است، فرض کنید که آیه‌ای عام است و مخصّصش در همان زمان خودش می‌آید یا اینکه هردو آیه، با وحی واحد می‌آیند؛ نه یکی زودتر و یکی دیرتر. در مورد روایات هم می‌توانیم بگوییم که دو روایت هستند که یک روایت عام را بیان می‌کند و امام علیه‌السّلام فی‌المجلس خاصش را بیان می‌کند که در اینجا دلیلین با هم اقتران دارند، قطعاً این مورد، موردِ تخصیص است و شکی در این مسئله نیست.

مورد دوم: این است که اوّل عام می‌آید و بعد از وقت حضور عام، خاص می‌آید. پس خاص بعد از وقت عمل به عام آمده است.

مورد سوم: این است که اوّل خاص می‌آید و بعد عام می‌آید؛ ولی هنوز زمان عمل به خاص نیامده است.

مورد چهارم: این است که اوّل خاص آمده است

بعداً عام و زمان عمل به خاص هم آمده است؛ یعنی وقت عمل به خاص آمده است و مکلف خاص را انجام داده است حالا عام در اینجا می آید.

این صور اربعه‌ای است که ما می‌توانیم در اینجا ترسیم کنیم که یکی عام، بعد خاص و قبل از وقتِ عام و عام، بعد خاص بعد از عمل وقت به عام و بالعکس اول خاص و بعد عام باشد.

تعریف نسخ

در نتیجه ما اوّل باید ببینیم تعریفی که اصطلاحاً برای نسخ و تخصیص بیان کرده‌اند چیست؟ نسخ اصطلاحاً عبارت است از بیان و اظهار عمل حکم واقعی از لسان دلیل در مقام اثبات. در واقع شارع حکمی را بیان کرده و این حکم در مقام ثبوت روی موضوعی رفته است و ظاهر اطلاق یا ظاهر عمومات - چه آن حکم عام باشد یا اطلاق داشته باشد - ظهور اطلاق و ظهور عام حکایت از ابدیت این حکم برای موضوع در ظرف تحقق موضوع می‌کند که الی قیام القيامة این حکم ابدیت دارد. فرض کنید هر جا زوال شمس بود وجوب صلاة ظهر هم بار می‌شود و هر جا

خمري بود حرمت هم در آنجا بار می‌شود. این اطلاق دلیل و عموم دلیل حکایت از ابدیت حکم در ترتبش بر موضوع می‌کند.

ولی کاری که ناسخ در مقام اثبات انجام می‌دهد این است که می‌آید آمد این حکم را بیان می‌کند یعنی حکمی که بر این موضوع مترتب است از نقطه نظر زمان چه آمدی دارد، و قتش چه زمانی است. بله، به ظاهر امر، خطاب برای وجوب صلاة متوجهاً إلى القدس آمده است، شارع هم آمدی تعیین نکرده است حالا می‌داند یا نمی‌داند آن مسئله دیگر است. اطلاق و عمومات این حکم دلالت بر ابدیت می‌کند، تا اینکه این حکم در مدینه و در مسجد ذوقبلتین تغییر پیدا می‌کند، ﴿فَوَلَّ وَجْهَكَ شَطْرَ آلِ مَسْجِدِ آلِ حَرَامٍ﴾^۱ می‌آید در مقام اثبات آمد حکم اتجاه به قدس را اظهار و بیان می‌کند که این حکمی که مترتب شده است آمدش تا اینجا است. این یک تعبیر بود.

تعبیر دیگری که می‌توانیم در این زمینه بیاوریم

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۴۴.

این است که به عبارت دیگر نسخ عبارت از تخصیص در اُزمان است؛ چون حکمی که برای وجوب اتجاه به قدس است از نقطه نظر زمان إلی قیام القيامة است و ابدیت در اینجا لحاظ شده است. آن وقت ما تخصیص می زنیم و زمان را تا زمان نزول آیه ﴿فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ آلِ مَسْجِدِ آلِ حَرَامٍ﴾ می کشانیم و بعد بقیه اُزمان را از تحت این حکم برمی داریم. این نسخ می شود.

تعریف تخصیص

حالا تخصیص چیست؟ تخصیص عبارت از بیان و اظهار توسعه و تضییق حکم بالنسبه به مورد خاص بعد از اطلاق یا بعد از دلالت عام بر مورد خاص است؛ من باب مثال مولا گفته است: «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ»، این «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ» شامل همه علماء حتی زید می شود و با «و لا تَكْرَمُ زَيْدًا» و یا «و لا تَكْرَمُ الْفَسَاقَ مِنَ الْعُلَمَاءِ»، ما در مقام اثبات، آن ثبوتی که حکایت از کَلِّیت و توسعه میزان دلالت «أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ» می کرد را بالنسبه به مورد خاص تضییق می کنیم.

به عبارت دیگر تخصیص عبارت است از تخصیص در افراد و نسخ عبارت است از تخصیص در ازمان. این همان بیان معروفی است که در السنه اهل علم متداول است. این یک مطلب بود.

تفاوت نسخ و تخصیص نسبت به وقت

عمل به دلیل

مطلب دوم اینکه آنچه معروف است این است که نسخ قبل از وقت عمل به آن دلیل، معنا ندارد، نسخ همیشه پس از وقت عمل به دلیل است. مثلاً پس از اتجاه به قدس آیه ﴿فَوَلَّ وَجْهَكَ شَطْرَ آلِ مَسْجِدِ آلِ حَرَامٍ﴾ می آید یا فرض کنید که پس از ﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً﴾^۱ و ﴿بَعْدُ﴾^۲ می آید، چون بالآخره در آن مدت الحمدلله نعمت فراوان است، همیشه هست و مسلمین آنهایی که [مؤمن] هستند دست نگه می دارند و بعد که تجویزش می آید در این صورت دیگر این نسخ می شود البته اینکه نسخ می گوئیم، فعلاً مُمَاشَاتاً لِّلْقَوْمِ

^۱ سوره نور (۲۴) آیه ۳.

^۲ سوره نور (۲۴) آیه ۵:

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

بیان می‌کنیم. پس نسخ همیشه بعد از وقت عمل به دلیل است و تخصیص قبل از وقت عمل به دلیل است والا لغویت لازم می‌آید و مراد مولا حاصل نمی‌شود. اگر منظور مولا عدم اکرام زید بود باید قبل از حلول و وقت اکرام دلیل خاص را بیاورد نه بعد از اینکه دلیل «أکرم العلماء» آمد.

دیدگاه مرحوم نائینی

مرحوم نائینی براساس دیدن و مبنای خودشان که قضایا را قضایای حقیقه و خارجیه و مطلقه و امثال ذلک می‌گیرند، گفته‌اند که مانحن فیه هم در اینجا به اقسامی تقسیم می‌شود؛ یا دلیل ما به عنوان قضیه خارجیه است؛ یعنی آن حکم اوّل که به عبارت دیگر منسوخ باشد، به عنوان قضیه خارجیه حکمی را بیان کرده یا به عنوان قضیه حقیقه بیان کرده است، اگر به عنوان قضیه حقیقه بیان کرده باشد دو قسم است: یا به عنوان قضیه حقیقه مطلقه است یا به عنوان قضیه حقیقه موقته است. اگر دلیل منسوخ به عنوان قضیه خارجیه است مثل «إضرِبْ زیداً» یا «أکرم العلماء»؛ همین علماء خارجیه، همین

علمایی که الآن در خارج هستند، منظور این نیست
 که «أَكْرَمُ الْعُلَمَاءِ» به واسطه افتراض موضوع و
 تحقق موضوع باشد فی‌أی وقتِ کان، بلکه حکم
 روی همین علمای خارجی رفته است که الآن در
 خارج هستند. البته ما قضایای خارجی را بر مبنای
 مرحوم نائینی می‌گیریم؛ ولی همان‌طوری که عرض
 کردیم قضیه حقیقه آن قضیه‌ای است که حکم روی
 آن موضوع، به عنوان موضوعیت خودش برود، یعنی
 به فرض تحقق آن کاری ندارد؛ بلکه حکم روی خود
 آن موضوع برود سواءً اینکه اصلاً به‌طور کلی آن
 موضوع باشد یا نباشد؛ یعنی فرض بر این است که
 این موضوع این حکم را اقتضا می‌کند. اما در قضیه
 خارجی ما حکم را روی افراد خارجی می‌بریم سواءً^{۲۸}
 اینکه این افراد خارجی باشند یا نباشند. فرض کنید
 که یک وقت راجع به مثلث صحبت می‌کنیم که سه
 ضلع دارد. حالا مثلی در خارج وجود داشته باشد یا
 نداشته باشد، اصلاً تا ابدالآباد هم چنین موضوعی در
 خارج وجود پیدا نکند [اشکال ندارد] ما می‌خواهیم
 بگوییم که این موضوع دارای چنین حکمی است
 مثلاً ماء دارای سیلان است، سیلان برای ماء ذاتی

است؛ ولو اینکه إلى قیام القیامة مائی در خارج نباشد، نباشد. در قضایای حقیقه حکم روی افتراض موضوع رفته است نه روی وجود خارجی آن، اما حکم در قضایای خارجی روی افراد خارجی رفته است ولو اینکه الآن نیستند، ممکن است بعداً باشند مثلاً چنین موضوعی سال دیگر پیدا شود. اما بنا بر اصطلاح مرحوم نائینی قضیه خارجی به آن افراد بالفعل می‌گویند که همین الآن با چشمان بینیم؛ یعنی همین که شارع الآن این حکم را بیان می‌کند با چشمش هم افراد را می‌بیند یعنی افراد قضیه خارجی مشخص‌اند، ایشان این طور می‌گویند.

عدم امکان نسخ در قضایای خارجی

حالا در این قسم، «أکرم العلماء» به عنوان قضیه خارجی به همین افراد خارجی که الآن وجود دارند اطلاق می‌شود. آنهایی که بعداً بیایند شامل «أکرم العلماء» نخواهند بود چون در اینجا تعلق تعلیق حکم به وصف به فرد ذهنی نیست؛ بلکه به فرد خارجی است. پس در اینجا و همین طور در قضایای حقیقه موقته مانند ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ﴾

إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ^۱ و همین طور ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ
 قَبْلِكُمْ^۲﴾ که موقت به رؤیت هلال در اوّل شهر
 و منتهی به رؤیت هلال در انتهای شهر است، در این
 قضایای حقیقیّه موقته، قائل شده‌اند به اینکه در اینجا
 نسخ اصلاً معنا ندارد؛ معنا ندارد که شارع در اینجا
 حکم و دلیل آن عام و اطلاق را اوّل بیان کند و بعد
 نسخ کند، چرا؟ به خاطر اینکه لغویت در کلام حکیم
 لازم می‌آید. وقتی که شارع و حکیم، حکم را روی
 افراد خارج برده است و شارع حکیم می‌داند بر
 اینکه... . بله! یک وقت مولا، مولای عرفی و عام
 است و بنا بر دواعی و مصالحی ممکن است این طور
 برایش پیدا شود؛ اوّل حکمی را روی افرادی ببرد
 بعداً برایش تبدّل رأی پیدا شود، این اشکال ندارد.
 خیلی‌ها این طور هستند؛ این همه قوانینی که وضع

^۱ سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۸. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۲۲ و ۳۲۳:

«بر پای بدار نماز را از وقت زوال خورشید (ظهر) تا وقتی که سیاهی شب
 جهان را فرا گیرد (نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء).»

^۲ سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۴۱:

«ای اهل ایمان، بر شما هم روزه واجب گردید چنان که امم گذشته را فرض
 شده بود.»

می‌کند و بعد خراب‌کاری می‌کند و دائماً رد می‌کند و مدام داد و بی‌داد می‌کند که اینجایش خراب بود، آنجایش خراب بود! فرق بین معصوم و افراد عادی همین است، ما افراد عادی، داریم خودمان را قلبی به معصوم می‌چسبانیم! درست است؟! بله! این قلبی است اما امام علیه‌السّلام معصوم است، قلبی‌اش را که نمی‌شود [درست کرد!] اینها فوراً می‌گویند که این کار را بکنید بعد یک‌دفعه چیزی در ذهن و درونشان پیدا می‌شود که می‌گویند: نه، نه! دست نزنید! اینکه می‌گوید: «نه»، نه دست نزنید»، قبل از وقت عمل است.

ولی این در مورد آیات و روایات [مستحیل است]؛ در مورد خداوند متعال و مولای حکیم و مولایی که اشراف بر غیب دارد مستحیل است و در مورد امام معصوم علیه‌السّلام که بر خارج اشراف دارد مستحیل است، حوادث خارجی در نفس امام حضور عینی دارند، نه حضور ذهنی و علم امام علیه‌السّلام بر حوادث به‌نحو حضور عینی و علم حضوری است، در اینجا امام علیه‌السّلام بگوید:

اکرم علمایی که الآن در خارج در مرأی و منظر تو
 هستند و بعد از یک ساعت بگویند: نه، نه! پشیمان
 شدم! علماء را اکرام نکن! این لغویت است. بیان این
 حکم در اینجا چه فایده‌ای دارد؟! یک وقت حکم
 مثل حکم اختبار و جریان اوامر و نواهی است که
 برای حضرت ابراهیم و امثال او است، آن حکم واقع
 نیست؛ بلکه حکم ظاهر است. اگر حکم واقعاً به ذبح
 تعلق گرفته است یا واقعاً به یک موضوع تعلق گرفته
 است، مگر مولا نمی‌داند که این [حکم] الآن در
 خارج انجام نمی‌شود؟! اصلاً در خارج موضوع
 ندارد، اصلاً عالمی در خارج وجود ندارد مثل اینکه
 امام علیه‌السلام به شما که اینجا تنها نشسته‌اید
 بگویند: تمام علمایی که الآن در این اطاق هستند را
 اکرام کنید! می‌گویند: آقا مگر چشم ندارید؟! علما
 کجا هستند، فقط فرش، دیوار، تخته و چندتا چراغ
 است! کدام علماء را اکرام کنم؟! اصلاً عالمی نیست
 تا اینکه شما اکرام کنید. یک وقت منظور چیز دیگری
 غیر از صرف تعلق حکم به موضوع است، مثل اختبار
 و امتحان یا می‌خواهد میزان ایمان و تسلیم و رضای
 او سنجیده شود و مصالح دیگر، ما در آن بحث

نداریم مثل قضیه اختبار حضرت ابراهیم است؛ ولی یک وقت بیان حکم و اطلاق آن صرفاً اقتضای تعلق حکم بر موضوع را می‌کند و لا شیء دیگر، بنا بر فرمایش مرحوم نائینی در اینجا اگر افراد خارجی تحقق نداشته باشند، آیا از یک مولای حکیم لغو نیست که بیاید این [حکم] را به این افراد خارجی متعلق کند و مثلاً بگوید که واجب است شما امروز ظهر همه طلبه‌ها را در قم اکرام کنید؟! آقا اصلاً طلبه‌ای در قم نیست، همه به تبلیغ رفته‌اند! آقا خواب می‌بینید؟! الآن ماه رمضان است! چطور وقت ظهر اکرام کنم، همه روزه گرفته‌اند؟! این یک قسم از قضایا بود.

قسم دوم قضایای حقیقه موقته هستند مثل ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ﴾ اقامه صلاة برای دلوک شمس قضیه حقیقه است ولی حقیقه موقته است.

تلمیذ: ... نسخ منع ندارد آیا قبل از عمل به نسخ است یا بعد از عمل به نسخ؟!

استاد: صحبت در این است که اصلاً موضوع

ندارد. قبل از عمل به این حکم [اصلاً موضوع ندارد] من می‌خواهم این را خدمت شما عرض کنم همان‌طور که اگر حکم مولا در قضایای خارجیّه - نه قضایای حقیقه - به موضوعی که اصلاً در خارج وجود ندارد تعلق بگیرد لغو خواهد بود [در قضایای حقیقه موقتّه هم این‌طور است] فرض کنید در قضایای خارجیّه مولا بگوید که شما تمام افرادی که در این اطاق هستند را اکرام کنید، می‌گویید: من غیر از شما شخص دیگری را نمی‌بینم! چون عنایت به قضایای خارجیّه است و در قضایای خارجیّه حکم روی افراد خارجی رفته است و مولا که مولای حکیم است و می‌داند این حکمی را که الآن بیان می‌کند، نیم ساعت بعد نسخ می‌کند، چرا از اوّل بگوید؟! بله! یک وقت مولا نمی‌داند مثل موالی عرفی که نمی‌دانند و تبدّل رأی برایشان پیدا می‌شود، مصلحت تبدیل به مفسده می‌شود، من باب‌مثال خبری به گوش آنها می‌رسد و می‌گویند: دست نگه‌دارید و این کار را انجام ندهید. مجلس قانونی تصویب می‌کند قبل از وقت عمل یک دفعه کشف الخلاف می‌شود و می‌گوید که آقا دست نگه‌دارید! قانون را

پس می گیریم، تبصره می زنیم! هزارتا کار دیگر انجام می دهد، اینها موارد عرفی است که افراد عادی از آن استفاده می کنند. ولی مولای حکیم تحت عنوان حکیم این کار را نمی کند. آیا امکان دارد که ما این جهل را به امام علیه السّلام یا شارع نسبت دهیم؟ نمی شود؛ الاّ اینکه همان طور که عرض کردیم در اینجا مصلحت دیگری باشد؛ اختبار، امتحان و فهمیدن تسلیم این شخص باشد یا چیزهای دیگری که الآن در بحث قضیه حقیقه عرض می کنم.

عدم امکان نسخ در قضایای حقیقه موقته

همان طور که اگر حکم مولا در قضایای خارجیه به موضوعی که اصلاً در خارج وجود ندارد تعلق بگیرد لغو خواهد بود، در قضایای حقیقه موقته مثل ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ﴾ هم همین طور است که چون موقت است در حکم قضیه خارجیه است؛ یعنی وقت این خواهد آمد و الآن هنوز دلوک نشده است، یک ساعت دیگر دلوک شمس خواهد شد. حالا چنین قضیه ای که الآن موضوع وجود خارجی ندارد؛ بلکه وجود ذهنی دارد ولی موقت است و خواهد شد

این در حکم قضیه خارجیّه است، آن وقت در چنین موردی مولا دو ساعت به ظهر بگوید: نماز ظهر بر شما واجب است، یک ساعت به ظهر بگوید: بنده وجوب نماز ظهر را از شما برداشتم، این لغو است. تو که می دانی یک ساعت دیگر این حکم را برمی داری چرا از اوّل آن را گفته ای؟! چه منظوری در بیان این حکم مورد نظرت بود؟! این مطلب هم راجع به مسئله لغویت که عرض شد.

امکان نسخ در قضایای حقیقه

و اما قضیه حقیقه می ماند؛ ایشان مطلبی در قضیه حقیقه دارند که اگر ما بخواهیم آن قضیه را طرح کنیم، به مبانی خودمان برمی گردیم و چون بالآخره دو قسمت می شود، در اینجا جای سؤال می ماند. کلام ایشان به طور اجمال در قضیه حقیقه این است که در قضیه حقیقه چون حکم روی موضوع رفته است - نه موضوع خارجی بلکه روی صرف موضوعی رفته است، حالا موضوع چه الآن باشد یا موضوعی که بعداً بیاید یا موضوعی که اصلاً نیاید - اشکال ندارد که مولا حکمی را بیان کند که موضوع آن بالفعل نباشد، لغویت هم حاصل نمی شود چون

موضوع آن موضوع ذهنی است و موضوع خارجی نیست، [مثلاً مولا این طور می گوید]: «إِذَا وُجِدَ يَتَعَلَّقُ عَلَيْهِ هَذَا الْحَكْمُ»، «إِذَا تَحَقَّقَ يَتَعَلَّقُ عَلَيْهِ هَذَا الْحَكْمُ» و «إِذَا وُجِدَ فِي الْخَارِجِ يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ هَذَا الْحَكْمُ». پس این موضوع در اینجا موضوع فردی می شود، موضوع ذهنی می شود و نسخ در موضوع ذهنی اشکال ندارد.

این کلام مرحوم نائینی بود که به اختصار عرض کردم و چون این کلام دارای خصوصیات و تفاسیری است که با مبانی ما که تعلّق احکام بر اساس تحقق ظرف است و تحقق ظرف بالنسبه به هر فردی فرق می کند، ارتباط پیدا می کند، برای جلسه آینده بماند.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ